**سام همیل(SAM HAMILL)**

پدید آورنده : (ترجمه: فریده حسن زاده مصطفوی) در ، صفحه 45

|  |
| --- |
| سام همیل به سال 1943 به دنیا آمد و جنگ جهانی دوم، پدر و مادرش را از دست داد. بعد از اتمامِ مأموریت، خود در تفنگدارانِ دریاییِ امریکا وارد کالج L.A.vallos و دانشگاه کالیفرنیا، سانتا باربارا شد؛ جایی که جایزه بهترین سردبیر را از آنِ خود کرد. در سال 1972 مؤسسه انتشاراتی کوپر کانیون را تأسیس کرد که تا این زمان، مدیریت هنریِ آن را به عهده دارد.سام همیل، مدت 15 سال در زندان، مشغول آموزش بود و از این رهگذر، با مشکلات قشر محروم جامعه، از جمله زنان و کودکانِ تباه شده، آشنایی عمیقی یافت. او سال ها برای روزنامه ها و نشریاتِ هفتگی قلم زد کتاب های زیادی نقد کرد کتاب های شعر زیادی ویرایش کرد، از جمله آثار توماس مگ گراس و کنت رکس روست. مدت 9 سال، ریاستِ کنفرانسِ نویسندگانِ PortTowsendرا به عهده داشته است.سام همیل در ژانویه 2003، از سویِ همسرِ پرزیدنت بوش، ریاست جمهوری امریکا برای شرکت در شب شعر، به کاخ سفید دعوت شد؛ امّا رسماً اعلام کرد در صورتِ حضور، مخالفتِ آشکار و صریحِ خود را با دخالت های امریکا در امور داخلی کشورهای دیگر و نیز جنگ با عراق، ابراز خواهد کرد. همین امر، باعث شد تا همسرِ بوش، از دعوت خود انصراف دهد و برنامه شعرخوانی در کاخ سفید را لغو کند. بعد از این ماجرا، سام همیل، اقدام به تأسیسِ انجمنِ شاعرانِ ضد جنگ کرد و سایتی برایِ ارائه آثار شاعرانی که مخالفِ سیاستِ خارجیِ ددمنشانه امریکایند، به راه انداخت. در این سایتِ، بیش از دوهزار شاعر، آثار خود را ارائه داده اند.سام همیل، چهارده کتاب شعر منتشر کرده، به علاوه دو جلد کتاب شامل مقالات ادبی و کتب متعدد از ترجمه شاعران کلاسیک چینی، ژاپنی، یونانی و استونی.کتاب های شعر سام همیل، مهم ترین جوایز ادبی ایالات متحده امریکا را نصیب خود کرده اند. در مصاحبه ای که با سام همیل داشته ام، او در جواب این سؤال که احساس شما راجع به تراژدی یازده سپتامبر چیست و چه فکر می کنید، درباره تقسیم بندی ادبیاتِ امریکا به قبل و بعد از این تاریخ، می گوید: «این نوع تقسیم بندی، من درآوردی و تا حدی ناشیانه است. این تاریخی است که دولتِ قانونیِ سالوادرآلنده در شیلی هم سرنگون شد و تا آن جا که به یاد آورم، قضیه به سال 1972 مربوط می شود: یازده سپتامبر 1972. اگر قرار به نوعی تقسیم بندی باشد، باید آن را به قبل و بعد از سقوط آزادی در امریکا ربط دهیم و این، در صورتی است که بوش دوباره انتخاب شود؛ زیرا او به بهانه حمله القاعده به امریکا، بیرون مرزهای کشورمان کشت و کشتار به راه انداخته و در داخل هم آزادی های اساسی را سلب کرده است».به عقیده وی، شعر خوب شعری ست که ما را عمیقاً با دنیا پیوند دهد، خواه موضوع آن جنگ باشد، خواه شاخه ای گل. از نظر سام همیل، شاعری که بتواند از شرایط برادران و خواهرانش در کشور خود یا آن سوی مرزها غافل بماند، و مسائل و مشکلاتِ آنها را بی ربط به عالَمِ خود و کلمات احساس کند، شاعر بی ربطی است.سام همیل در جواب این سؤال که چگونه نیمه گمشده اش یعنی شعر را یافت می گوید: «من در جنگ جهانی دوم، مادرم را از دست دادم. وقتی پدرم از جنگ بازگشت، مرا تنها و غمزده یافت. او مردی بی سواد بود و برای یک کارناوال، آشپزی می کرد. او مرا به خانواده ای در شهر یوتا سپرد و به آنها گفت آرزو دارد که من خواندن و نوشتن بیاموزم و اگر مرا نزد خود نگه دارد، من بی سواد خواهم ماند. آن خانواده، برای من اشعار شاعران رمانتیک را خواند».سام همیل معتقد است که ترس از مرگ، در مقابل ترس از مرگِ تدریجیِ آزادی، آزادگی و انسانیت، هیچ است. برای او رشد دیکتاتوری در سرزمینش و زیاد شدن فاصله میان ثروتمندان و تهی دستان، بسی موحش تر از مرگ است.**عشق من، امریک**فاشیست در کاخ سفید نمی تواند بشنود،نمی تواند ببیند مصائبی را که آفریده است،صدام ظالم نیز.همه سزارهای خودکامه، امپراتوری های پلیدِ خود رابر خون بنا کرده اند و دژهاشان را برشن.امّا امپراتوری ها فرو می ریزند، همچنان که مصائب، تداوم می یابندفاشیست ها ظهور و سقوط می کنند و شاعران، حکایتِ آنها را باز می گویند.در امریکا، شاعر جدیدی برای دربار انتخاب شده استسزارا، عاشقِ دلقک ها، عاشق دلمشغولی های حقیرند؛امّا شاعر بغدادی به زیستن در تبعید ادامه می دهد،در پاریس، و بیست سال است که دور از وطن می زیددور از مادر و آواز سر می دهد:«بغداد، عشق من!».و صدایش هرگز نمی لرزد. حتی از تفاله حقیقت نیز نیرو می گیرد.یک روز بی گمان، او باز خواهد گشت به وطن، و شیرینیِ ترانه او،زیباتر از سکوتِ، مرارها خواهد کرد در میانِ بازوانش؛زیرا من آن جا در «بغداد، عشق من»، به او خواهم پیوست، زیرا شاعران و مردم، یک روحند در دو بدن زیرا فاشیست ها عمرِ نوح ندارند.صلاح الهمدانی، نامِ تو و ترانه استوردِ لب های من است.حقیقتی است این که خون، همچون نفت جاری می شود و همچون نفت می سوزاند،و این کودکان اند که قربانی می شوند؛قربانیِ دیکتاتورِ تو و دیکتاتورِ من.همه سزارها دیوانه زر و زورند.امپراتوریِ همه آنها سقوط می کند.صلاح الهمدانی، نام تو را می خوانمو بوسه می زنم بر پیشانی ات در Plazza Duomo زیرا مردگان در امریکا بی نام و نشان اند،و مردگان در بغداد، و مردگان در کابل. مردگان،مردگان و میرندگان، و آنها که به ظاهر زنده مانده اند.شب های ایتالیاییِ ما پر از شعر و عشق است،ما جز ترانه هامان چیزی نداریم برای مقاومتدر برابر تاج و تختِ سزار و اشتهایِ بی پایانِ او به کشت و کشتار.سردمداران باید علیه جنگ بجنگند؛امّا همواره بی گناهان را به کشتنِ بی گناهان برمی انگیزند،و مغز آنها را از دروغ می آکنند. فاشیست در کاخ سفید بیشترِ شب ها راحت می خوابد،نگهبان ها بیدار بر درها.صدام راحت می خوابد زیرِ سایه فاشیستگاه در قصر خودش در عراق،گاه در قلعه یا غار و گاه در زندان.شاعرِ دربار هم آسوده می خوابد.صلاح الهمدانی، چه می توانیم به آنها بگوییم؟چگونه می توانیم خوابِ این غول ها را برآشوبیم؟ایتالیا کشوری است از دنیای ماو کشورِ ما، سرزمینی که سزارهای و انقلاب آنها ناتوانند از دریافتنش.صلاح الهمدانی، سلام بر تو.با نامیدنِ تو، همه بی نام و نشان ها را خطاب می کنم.و هم آواز با تو می خوانمباشد تا همه ما روزی به وطن بازگردیم.**اورشلیم را ندیده ام!**من، اورشلیم را ندیده ام؛امّا شرلی در اشعارش از بمب ها بسیار سخن می گویدمرا خدایی نیست؛ امّا کودکان را دیده امدعا کنان برای پایانِ جنگِ.آنها به درگاهِ خدایانِ گوناگون دعا می کنند. اخبار، مثل همیشه همان اخبار قدیمی است، تکراریهمچون عادتی بد، تنباکویی ارزان و یا دروغی پیش پا افتاده.کودکان، مرگ های بسیار دیده اندمرگ برای آنها دیگر معنایی ندارد.آنها در صفِ نان می ایستندآنها در صفِ آب می ایستندچشمانشان، مهتاب هایی تاریک اند؛باز تابنده خلاء.بارها آنها را دیده ایم. به زودی رئیس جمهوری سخن خواهد گفت.چیزهایی درباره بمب ها، آزادی و حقوق بشر.تلویزیون را خاموش خواهم کرد. مثل همیشه؛زیرا تاب نمی آورم تماشایِ گورهای دسته جمعی را که مثل قارچ در چشمان او می روید.غ  |